جناب قدّوس

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## جناب قدّوس

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در هر دوری از ادوار، نفوس مقدّسه‌ای از شدّت قربیت به ساحت الهی، در زمرۀ مشاهیر و اعاظم امر قرار می‌گیرند. اگرچه، علیرغم تمام عظمت و بزرگواری، هرگز از مرحلۀ عبودیت عدول نتوانند نمود. چه که اهل بهاء اعتقاد دارند که هر عالم اختصاص به رتبه‌ای دارد که مادون آن قادر به ورود به آن عالم نیستند ولو این که از لحاظ تقدّس و تعالی به اعلی مدارج برسند. چه که عالم حق، مختصّ ذات غیب منیع لایُدرَک است و همه در ساحت او معدوم محسوبند. عالم امر مختصّ به مشیت اوّلیّه و مظاهر اوست که شامل جمیع مظاهر ظهور خداوند است. عالم خلق مختصّ بندگان الهی است و احدی از آنها قادر به ورود به عالم امر نتواند بود. لهذا، در پرتو این مطلب، می‌توان نگاهی به حیات حضرت قدّوس انداخت و ایشان را در پرتو آثار مبارکه مورد بررسی قرار داد.

**وضعیت ظاهر و رفتار جناب قدّوس**

می‌دانیم که جناب قدّوس در طهران به منزل حضرت بهاءالله رفته و با جناب کلیم ملاقات داشته است. وضعیت ظاهر جناب قدّوس را جناب کلیم برای جناب نبیل توضیح داده‌اند و چنین ثبت شده است، "قدّوس دارای طلعتی جمیل و اندامی جاذب و محبّتی شدید بود. حتّی اشخاصی که به امور دینی اهمّیت نمی‌دادند قدّوس را دوست می‌داشتند و مجذوب او می‌شدند و از رفتار و گفتارش در عجب بودند. یک روز دیدم وضو می‌گرفت و نهایت دقّت را در انجام وضو مراعات می‌کرد که کمتر شخصی به درجۀ او این همه دقّت روا می‌داشت. قدّوس جوانی بود که مجسّمۀ طهارت و پاکیزگی و فروتنی و افتادگی بود." (مطالع‌الانوار، ص173)

در جای دیگر از مطالع‌الانوار آمده است، جناب قدوّس در بارفروش "با طبقات مختلفۀ مردم معاشرت می‌کرد. همه او را دوست می‌داشتند و از حُسن رفتار و کثرت معلومات و اتّساع دایرۀ معارفش در عجب بودند." (همان، ص248)

در کلام فوق راجع به افتادگی جناب قدّوس سخنی به میان آمده است. در خضوع و خشوع جناب قدّوس همین بس که وقتی حضرت باب‌الباب به امر حضرت ربّ اعلی به صفحات مازندران سفر کرد تا گنج مازندران را بیابد، به منزل جناب قدّوس وارد شد. جناب قدّوس در بارفروش، در منزلی که متعلّق به پدرشان بود، سکونت داشتند. جناب قدّوس با ابراز مسرّت در کمال محبّت از جناب باب‌الباب پذیرایی کرد. خدمات مهمان را شخصاً انجام می‌داد. وقتی جناب ملّا حسین وارد شد، "قدّوس پای او را شستشو داد و گرد و خاک سفر را از لباس او دور کرد. احبّاء که به ملاقات او آمدند، در محضر آنان نسبت به ملّا حسین نهایت احترام را مُجرا داشت و نسبت به او اظهار خضوع می‌نمود. شب اوّل ورود ملّا حسین، قدّوس به اعزاز ورود او جمعی از احبّاء را دعوت کرد و ضیافت شایسته‌ای از آنها بنمود." (همان، ص248)

در طیّ گفتگوهای شبانه، جناب ملّا حسین به جناب قدّوس گفت که حضرت باب او را مأمور کرده‌اند که در مازندران گنج پنهان الهی را بیابم و آن گنج پنهان دستور لازم را به من خواهد داد. جناب "قدّوس کتابی خطّی به او دادند و فرمودند بعضی از صفحات این کتاب را مطالعه کنید." در اثر مطالعۀ این کتاب تغییر عجیبی در ملّا حسین ایجاد شد. کلمات کتاب او را سخت مسحور ساخت. جناب ملّا حسین "در حینی که کتاب را از دستش به زمین می‌گذاشت فرمود سرچشمه‌ای که مؤلّف این کتاب از آن استفاضه نموده وحی الهی و منبع اصلی است. و چون از هویت مؤلّف کتاب استفسار کرد، جناب قدّوس ساکت و صامت بود. ملّا حسین دریافت که صاحب این کلمات خود جناب قدّوس است. بی‌اختیار از جا برخاست و در آستانۀ در ایستاد و با خضوع تمام و احترام کامل گفت، "گنج پنهانی را که حضرت باب به من وعده فرموده بودند آشکار شد. الآن در مقابل چشم من قرار دارد." (همان، ص250)

به این ترتیب، جناب قدّوس که به قول جناب باب‌الباب "مظهر قوّت و آیت جلالت و عظمت" حضرت اعلی است، آنقدر در مقابل جناب باب‌الباب خضوع و فروتنی پیشه کرد که ابتدا مقام و عظمت ایشان بر جناب ملّا حسین مجهول بود.

**مقام جناب قدّوس**

شاید بتوان گفت که مقام جناب قدّوس از نحوۀ ایمان آوردن ایشان به حضرت ربّ اعلی معلوم باشد. چه که ایشان بدون آن که کلامی گفته شود، حضرت اعلی را از پشت سر شناخت. در تاریخ چنین آمده است که حضرت اعلی "یک شب فرمودند که هفده نفر مؤمن شده‌اند، یک نفر باقی است که فردا خواهد آمد. فردا عصر، در موقعی که باب‌الباب با هیکل مبارک به منزل می‌رفتند، جوانی به ملّا حسین رسید که معلوم بود همان حین از سفر رسیده. ملّا حسین را در آغوش کشید و از محبوب عالمیان پرسید. ملّا حسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداد و جوان را برای استراحت دعوت نمود و فرمود صبر کنید من شما را راهنمایی خواهم نمود. جوان دعوت ملّا حسین را نپذیرفت و به حضرت باب اشارت کرد و به ملّا حسین گفت چرا مرا از حقیقت امر دور می‌سازی. در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر امر الهی نیست (اشاره به حضرت اعلی بود). ملّا حسین شرح قضیه را به حضور مبارک عرض کرد. فرمودند تعجّب مکن. در عوالم روح با او مکالمه کردیم. ما منتظر او بودیم. برو او را نزد ما بیاور. پس از آن آن جوان به حضور مبارک رسید و جزو حروفات حیّ منسلک شد. اسم آن جوان ملّا محمّدعلی بارفروشی ملقّب به قدّوس بود که در حین ایمان و عرفان که در شیراز به حضور مبارک رسید بیست و دو سال از عمرش گذشته بود." (مطالع‌الانوار، ص62)

امّا، با استناد به بیان مبارک حضرت ربّ اعلی بهتر می‌توان به مقام حضرت قدّوس پی برد. حضرت اعلی در زیارت‌نامه‌ای که بعد از شهادت آن حضرت عزّ نزول یافت چنین فرمودند، "تعرَّجتَ فی الإبداع الی افقٍ ما سَبَقَکَ مِن احدٍ و استقلَلتَ فوق کرسی عزّتک فی أعلی افقِ الرّضوان حیث لم‌یکن فی علم الله اعلی منه." و در همان توقیع مبارک دربارۀ مصیبت ایشان می‌فرمایند، "فَقَد عظمت مصیبتک حیثُ فقد انقطعت عن الإقتران بها کلّ المصائب مِن کلّ الممکنات و ترفعت رزیّتک علی مقامٍ فرقَت الرّزایا عن الذّکر معها مِن کلّ الممکنات." و در همان اثر مبارک می‌فرمایند، "لم‌تزل و لاتزال کنتَ فی علوّ القدس و الجلال و لاتزال انّک لَتکونن فی سموّ القدس و الجمال." (ظهورالحق، ج3، ص335 / متن کامل زیارتنامه در جلد اوّل تاریخ شهدای امر، تألیف جناب ملک‌خسروی، ص14-412، درج شده است.)

در بیان فارسی (واحد چهارم، باب هجدهم) می‌فرمایند، "و کسی که او را می‌شناخته و با او حجّ کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباهات فرمود در ملأ اعلی به انقطاع او و اخلاص او در رضای او. نه این است که بر او فضل خاصّی شده؛ بلکه همان فضل در حقّ کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل."

مقصود از اشاره به هشت واحد که در ظلّ حضرت قدّوس است و در آثار طلعات مقدّسه دور بهائی نیز تکرّر ذکر یافت، هشت واحد مرایا است. زیرا در ظلّ هر یک از حروف حیّ هجده واحد مرآت بودند که با خود آن حرف حیّ یک واحد را تشکیل می‌دادند.

این مقام در اثر قربیت حضرت قدّوس بود که در وصف ایشان می‌فرمایند، "به عدد هشت واحد از مرآت‌الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت‌الله کسی قدرت بر قُرب به هم نرسانده." (بیان حضرت اعلی منقول در لوح جمال مبارک، مائدۀ آسمانی، ج7، ص86)

توصیفی که جمال مبارک از جناب قدّوس می‌فرمایند بسیار زیبا و دلربا است. طلعت ابهی در لوحی خطاب به ایادی امرالله، جناب ملّا صادق مقدّس، می‌فرمایند، "طوبی لَکَ، یا اسمی، بما مَرَّت علیکَ نسماتُ القمیص مِن یوسفِ العزیز الّذی سُمّی بمحمّد قبل علی و إنّه لَسُمّی باسمنَا القدّوس فی ملأ الأعلی و بالسّبّوح فی مدائنِ البقاء و بکلّ الأسماء فی ملکوت الأسماء و بِهِ ظهرَ سلطنتی و اقتداری ثمّ عظمتی و کبریائی لو أنتم مِنَ العارفین. و رَشَحنا علیه مِن هذا البحر ما أخَذَهُ دونی و قَلَّبَهُ عن مغربِ السّکون إلی مشرق الإهتزاز إلی أن فدی نفسَهُ فی سبیلی و بذلک استفرح ذاته و بَکَت عیون المقرّبین. طوبی لک بما شَرَّفتَ بلقائه و سَمِعتَ نغماتِهِ و آنَستَ بنفسِهِ المظلوم الغریب. إذاً یکون حاضراً تلقاء العرش و یبکی علی نفسی بما ورَدَ علَیَّ مِن جنودِ الشّیاطین." (پیک راستان، ص6)

برای آن که بدانیم جمال مبارک به چه کسی می‌فرمایند خوشا به حالت که به حضور جناب قدّوس مشرّف شدی، باید یکی دو نکته راجع به جناب ملّا صادق مقدّس ذکر شود. ایشان از اعاظم و کبار مؤمنین دور بابی است که از یراعه عظمت حضرت بهاءالله به عنوان "اسم‌الله" مفتخر و از قلم حضرت عبدالبهاء به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافته است. نحوۀ ایمان آوردن ایشان گویای صفای قلب و عرفان ذاتی حضرتش است. وقتی جناب ملّا حسین خبر از ظهور موعود داد، ایشان "آنچه اصرار فرمود که اسم ایشان چیست، جناب ملّا حسین نفرمود و تعیین شخصی ننمود و اظهار نداشت. از قضا در همان لیله جناب مقدّس در خانۀ یکی از اصحاب و احباب حقیقی صمیمی خود موعود بود. نظر به اتّحاد و یگانگی با مهمان و میزبان، جناب ملّا حسین را همراه بردند و در آن مجلس هم هر قدر به نجوا از ایشان رجا فرمود که اسم مبارک او را بگوید ممکن نشد. ناچار جناب مقدّس از کثرت انقلاب و اضطرابی که داشت از صاحب‌خانه محلّ خلوتی خواست. او هم اجابت نمود. در آن محلّ تشریف برده فرمودند تا من خودم درِ این خانه را نزنم کسی به بیت در نیاید. در آن بیت که فی‌الحقیقه معراج ایشان بود وارد و قریب دو تا چهار ساعت به گریه و نوحه و ندبه و تضرّع و ابتهالی که فوق آن متصوّر نه مشغول و از حق سائل و آمل که هیکل مقدّس مظهر ظهور خود را بر ایشان ظاهر و معلوم فرماید. بعد عین تقریر حضرت ایشان بلاواسطه این بود که نقطۀ اولی ظاهر و حاضر شده و من او را به چشم ظاهر دیدم و یقین نمودم که این همان سیّد بزرگواریست که در کربلای معلّیٰ دیده و کرّةً بعد کرّة مشرّف شده‌ام. بعد از معاینه و مشاهدۀ انوار جمال بی‌مثال او از دل شاکر و به لسان سَر و سِرّ خود در مقام خطاب به او کلمۀ "بک عرفتُکَ و أنتَ دلَّلتَنی الیک و لو لا أنتَ لَم‌أدر ما أنت" ذاکر شده پس از ده دقیقه تبسّمی فرمود و از نظر غائب شدند." (پیک راستان، ص376)

از حضرت عبدالبهاء راجع به این مشاهده و معاینه سؤال کردند. هیکل مبارک در جواب فرمودند، تا کسی به آن مقام از توجّه و تجرّد و انقطاع نرسد، درک آن و امثال آن ممکن نیست و بعد فرمودند انسان به سببِ فی‌الجمله انقطاع و تجرّدی که در خواب از برای او حاصل می‌شود چه عوالمی طیّ می‌نماید و به چه مقامات از مکاشفه و شهود می‌رسد و این توجّه و توسّل به حقّ و تجرّد و انقطاع از غیر او در بیداری آیات و آثار و نتائج کشفیاتش هزار درجه بیش از عوالم نوم است. (همان)

ماجرای ستم دیدن ایشان در سبیل الهی، همراه با جناب قدّوس و جناب ملّا علی‌اکبر اردستانی و عکس‌العمل حضرت اعلی به آن شنیدنی است:

"از جمله اوامر و احکامات منزله در آن این بود که حضرت اسم‌الله الأصدق از مسجد ذوالفقار به مسجد شمشیرگرها که جنب بیت مبارک است تشریف برده در آنجا نماز جماعت بگزارند و قبله را خود آن بیت قرار و به آن سمت توجّه نمایند و در آن مسجد حکم "أشهدُ أنَّ علیّاً قبل نبیل مظهر نفس‌الله" را نوشته به مکبّر داده که در اذان بلند بگوید و اسم مبارک را مرتفع سازد و در آنجا آیات احسن‌القصص را در منبر درس بگوید.

جناب مقدّس اطاعةً لأمرالله امر فرمود چون آن مسجد کوچک بود و جمعیّت زیاد، تمام فضای آن مسجد را حصیر نمودند و بعد به آنجا تشریف برده "اشهدُ أنّ علیّاً قبل نبیل مظهر نفس‌الله" را مرقوم داشته به چند نفر مکبّر داده که به صوت جلی در اذان بگویند و بعد مشغول صلوة شده در صورتی که جمع کثیری از هر قبیل اقتدا نموده قبله را به کلّی به سمت بیت مبارک منحرف نمود و بعد از فراغت در صلوة حسب‌الامر آیات احسن‌القصص را که مِن جمله این آیۀ شریف است، "یا ایّها الملوک و أبناء الملوک انصرفوا عن مُلکِ الله جمیعکم" مشروحاً بیان فرموده تا پنج یا سه یوم بدین منوال عامل و امر الهی را جهاراً به عموم اهالی آن ارض رساند." (پیک راستان، ص377)

بعد از این قضیه بود که حسین‌خان حاکم شیراز جمعی از علما را جمع کرد و جناب مقدّس را هم دعوت کرد و در آنجا از کمّ و کیف قضیه پرسید و معنای آن آیۀ احسن‌القصص را پرسید و چون جواب شنید خشمگین شد و گفت، "یعنی محمّدشاه سلطنت نکند مگر بعد از اذن این شخص؟" جناب مقدّس هم فرمود، "مگر کرۀ ارض به هم می‌خورد اگر محمّدشاه سلطنت نکند مگر به اذن صاحب مُلک؟" حاکم دستور داد ایشان را برهنه کردند، پانصد یا هفتصد تازیانه زدند و محاسنش را سوختند و با جناب قدّوس و جناب ملّا علی‌اکبر اردستانی امر به حبس و زنجیر نمود و بعد هر سه را مهار کرده صورتشان را سیاه نموده در کوچه و بازار گرداندند و انواع و اقسام اذیت و آزار روا داشتند و بعد از شهر اخراج کردند.

"بعد از خروج از شیراز در سعدیه به حضور نقطۀ اولی مشرّف شدند. چه، این قضیۀ مؤلمه مصادف بود با مراجعت آن حضرت از بوشهر و ورود ایشان در سعدیّه و بعد از تشرّف در همان شب نقطۀ اولی ایشان را مراجعت به بیت خود داده حین ورود در بیت دست را به گردن جناب مقدّس حمایل فرموده های‌های به صوت جلی گریستند و فرمودند من نمی‌دانم به کدام چشم به صورت شما نظر کنم و در طیّ بیانات و اظهار عنایات و ذکر قابل از صدمات وارده بر ایشان ... فرمودند این حسین‌خان همان شمر است که در این ظهور به اسم حسین ظاهر و مبعوث شده است." (همان، ص9-378)

حال، چنین نفس مقدّسی را حضرت بهاءالله می‌فرمایند خوشا به حالت به حضور قدّوس مشرّف شدی و مدّتی را با او مأنوس بودی و کلام او را شنیدی. در همین قیاس ساده می‌توان پی به عظمت مقام قدّوس برد.

**جناب قدّوس و حضرت بهاءالله**

از شواهد و قرائن می‌توان به قطع یقین استنباط نمود که جناب قدّوس به عظمت مقام حضرت بهاءالله پی برده بود و حضرت بهاءالله نیز در بیانی خطاب به جناب ورقا می‌فرمایند، "حضرت مبشّر یعنی نقطۀ اولی روح ما سِواه فداه در ایّام توجّه به ماکو بر حسب ظاهر مستوراً عن الکلّ به شرف لقا فائز و حضرت قدّوس علیه مِن کلّ بهاء ابهاه مکرّر فائز. در سفر ارض خاء مخصوص ایشان را طلبیدند و اشهر معدودات در حضور به لقا فائز. ایشان و حضرت باب اعظم [جناب ملّا حسین بشروئی] علیه مِن کلّ بهاء ابهاه را حضرت نقطه روح ما سواه فداه به اسم اوّل و آخِر نامیده‌اند و همچنین به اوّل وارد و آخر نازل تعبیر فرموده‌اند و بشارت این ظهور را به هر یک داده‌اند." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص154)

بنابراین، حضرت نقطۀ اولی بشارت ظهور حضرت بهاءالله را به جناب قدّوس داده بودند و طبق همین نصّ بارها جناب قدّوس به حضور مبارک مشرّف شده است. در واقعۀ بدشت، که ذیلاً در بیان حضرت عبدالبهاء به آن اشاره خواهد شد، جناب قدّوس در حضور مبارک به نهایت احترام حضور داشت. القابی که در واقعۀ بدشت داده شد، که به ظاهر از سوی حضرت اعلی بود، در واقع از قلم حضرت بهاءالله عزّ نزول یافت، مانند طاهره و قدّوس. چه که وقتی "بعضی از هم‌مسلکان قشری و محافظه‌کار جناب طاهره، وی را به بی‌پروایی و خرق رسوم و عادات متداوله متّهم نموده شکایت به حضرت باب بردند، هیکل مبارک در جواب چنین فرمودند، «دربارۀ کسی که لسان قدرت و عظمت او را طاهره خوانده است من چه می‌توانم بگویم...»" (بهاءالله، شمس حقیقت، ص60)

زمانی که جمال مبارک به قلعه تشریف بردند تنها نقص قلعه را غیبت حضرت قدّوس در جمع اصحاب دانستند. وقتی جناب ملّا مهدی خویی با چند تن از اصحاب به امر حضرت بهاءالله برای آزادی جناب قدّوس از چنگ میرزا محمّدتقی مجتهد ساری رهسپار شد جناب باب‌الباب به اصحاب قلعه فرمودند، "حضرت قدّوس به زودی تشریف خواهند آورد. شما باید همان احترامی را که به حضرت باب می‌کنید دربارۀ حضرت قدّوس مراعات کنید. من کوچک‌ترین بندگان حضرت قدّوس هستم. هرچه را او بفرماید بدون تردّد باید اطاعت کنید. اگر اطاعت نکنید یا اجرای فرمایش او را به تأخیر بیندازید بر خلاف دیانت رفتار کرده‌اید. هیچ یک از شما نباید در حضور او حاضر شوید مگر این که شما را احضار کند. به میل خود هیچ وقت رفتار نکنید. ببینید میل جناب قدّوس چیست. همانطور رفتار کنید. برای بوسیدن دست و پای جناب قدّوس اقدام نکنید. زیرا قلب پاک و طاهر او اینگونه رفتارها را دوست ندارد. باید با ایشان طوری رفتار کنید که اسباب سرافرازی من باشد. همه مطیع او باشید." (مطالع‌الانوار، ص357)

این توقیر و احترام، اگرچه ریشه در ملاقاتی داشت که قبلاً جناب باب‌الباب با جناب قدّوس داشتند، امّا توصیه‌های جمال مبارک در آن تأثیر به سزایی داشت. نحوۀ استقبال اصحاب قلعه از جناب قدّوس نیز فی نفسه گویای تأثیر توصیه‌های جمال مبارک و جناب باب‌الباب در آنها است:

"اصحاب قلعه چون مژدۀ تشریف‌فرمایی قدّوس را به قلعه شنیدند به جوش و خروش آمدند. جناب قدّوس چون نزدیک قلعه رسیدند یک نفر را به قلعه فرستادند که ورود ایشان را به اصحاب اعلان کند. این مژده قوای اصحاب را تجدید کرد. جناب ملّا حسین با شور و نشاط شدیدی به همراهی صد نفر از اصحاب به پیشباز قدّوس رفتند. این صد نفر هر کدام دو شمع در دو دست خود گرفتند. جناب ملّا حسین بشخصه آن شمع‌ها را روشن کردند و به اصحاب فرمودند به پیشباز قدّوس بروند. روشنایی شمع‌ها تاریکی شب رااز بین برد... جناب قدّوس در بین اصحاب مانند ماه در بین ستارگان می‌درخشیدند. اصحاب در ضمن سیر اشعار می‌خواندند، به مدح و تمجید لب می‌گشودند و همه با هم با کمال فرح و نشاط جملۀ «سبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملائکة و الرّوح» را به صدای بلند تکرار می‌کردند." (مطالع‌الانوار، ص360)

نکتۀ مهمّ در ورود جناب قدّوس به قلعه این است که وقتی از اسب پیاده شدند تکّیه به ضریخ مقبرۀ طبرسی کرده فرمودند، "بقیةالله خیرٌ لکم إن کنتُم مؤمنین." مقصود جناب قدّوس از بقیةالله حضرت بهاءالله بودند. زیرا به شهادت جناب میرزا محمّد فروغی، "این آیۀ قرآن را خواندند بعد اسم حضرت بهاءالله را بردند. سپس به ملّا حسین توجّه فرموده و از ایشان دربارۀ حضرت بهاءالله جویا شدند." (مطالع‌الانوار، ص1-360) در قرن بدیع نیز حضرت ولی امرالله تأیید فرمودند که مقصود جناب قدّوس از آن عبارت حضرت بهاءالله بوده است.

کار دوم جناب قدّوس آن بود که، "چند خطبه به ملّا حسین دادند و فرمودند آنها را برای اصحاب قرائت نماید. خطبۀ اوّل مخصوص حضرت باب بود. خطبۀ ثانی مخصوص حضرت بهاءالله بود. خطبۀ سوم دربارۀ جناب طاهره بود." جناب فروغی حکایت کرده‌اند که، "ما از ملّا حسین سؤال کردیم که در خطبۀ دوم اشاراتی دربارۀ حضرت بهاءالله وارد شده با این که ایشان در لباس اعیان هستند و لباس اهل علم راندارند. این سؤال ما به حضور جناب قدّوس معروض گشت. ایشان فرمودند مطمئن باشید در وقت معیّن سرّ این مسئله آشکار خواهد شد. هیچ یک از ما در آن اوقات به مقام حضرت بهاءالله عارف نبود و به حقیقتِ اشارات وارده در خطبه آگاه نبودیم." (همان). در خطبۀ مزبور راجع به سنۀ ثمانین ذکر شده بود. زیرا جناب ملّا حسین به جناب فروغی گفته بود، "عقل خود را از این امور حیرت‌آور بپرداز و با کمال خلوص قلب برای خاطر خدا با من همراه شو تا جام شهادت را بیاشامیم. آن وقت می‌توانی بفهمی که مقصود از سنۀ ثمانین چیست. در آن سال بهترین امور و محبوب‌ترین اشیاء در جهان ظاهر خواهد شد و آشکار خواهد گشت ولی اینک آن رمز بر تو پوشیده است." (همان، ص362)

به این ترتیب مشخّص است که جناب قدّوس به مقام حضرت بهاءالله واقف بود و در خطبۀ مزبور به نحوی به این مقام اشاره کرده است.

**جناب قدّوس در آثار حضرت عبدالبهآء**

حضرت عبدالبهاء در کمال احترام و توقیر از جناب قدّوس یاد می‌کنند. در لوح عمّه اشارتی به جناب قدّوس دارند و بر عظمت مقام ایشان تصریح و تأکید دارند. واقعۀ بدشت را در لوحی اینگونه تشریح می‌فرمایند:

"منزل اوّل باغی بود در نهايت طراوت و لطافت طاهره با احباب به آنجا رسيدند و جمال مبارک نيز تشريف بردند و آن شب را در آنجا ماندند. صبحی طاهره را با احباب با تهيّه و تدارکی مفصّل به بدشت فرستادند بعد از چند روز جمال مبارک نيز تشريف بردند چون به بدشت رسيدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود ايشان نيز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند. در بدشت ميدانی بود و آب جاری داشت از دو طرف باغ بود جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نيز در باغی ديگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن ميدان خيمه زده بودند و اصحاب جميعاً در آن ميدان در خيمه ها منزل داشتند . شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات مي‌نمودند جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقيقت امر اعلان گردد ولی يوم مخصوص تعيين نشده بود . تصادفاً جمال مبارک عليل شدند جناب قدّوس به محض اينکه خبر يافت از خفا بيرون ‌آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را يا به باغ من آريد و الّا من خواهم آمد جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نيست نميشود تشريف بياورند و اين اشاره بود. طاهره وقت را غنيمت شمرد برخاست از توی باغ بی حجاب بيرون آمد رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و ميگفت آن نقرهء ناقور منم و نفخهء صور منم به همين قسم فرياد کنان به چادر مبارک آمد . به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سورهء ‌اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانيد و آن سوره حکايت قيام قيامت است و قيامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جميع احبّا را فرو گرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حيران شدند و برخی زار زار گريستند بعضی چنان مضطرب شدند که بيمار گشتند. حتّی حاجی ملّا اسمعيل چنان پريشان شد که از شدّت وحشت و دهشت سر خودش را بريد ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد تشويش و اضطرابی نماند و اکثر فراريها نيز دوباره ثابت شدند و مسئلهء بدشت منتهی شد." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص20)

در لوحی راجع به بشارت حضرت اعلی به ظهور حضرت بهاءالله که مبادا به واحد بیانی محتجب شوند، نام جناب قدّوس را که یکی از اعاظم بابیه است مطرح می‌فرمایند: "با وجود آن که حضرت اعلی به صريح عبارت و مسلّمی در نزد عموم در غياض بيان و رياض تبيان مانند غضنفر الهی فرياد مي‌فرمايد ايّاک ايّاک ان تحتجب بالواحد البيانی او بما نزّل فی‌البيان. از جملهء ما نزّل فی البيان مکتب من يظهره الله است و از اين بهتر که مي‌فرمايد به واحد بيان از او محتجب مشو و واحد بيان ذات مقدّس و هجده حروف حيّ است. از جملهء حروف حيّ حضرت قدّوس است که به نصّ حضرت اعلی سيزده واحد مرآت در ظلّ اوست. مي‌فرمايد ملاحظه به واحد بيانی نکن که مؤمن به من يظهره‌ الله مي‌شوند يا نمی‌شوند اين از شدّت تأکيد است و فرط تشويق تا نفسی بهانه نکند که فلان شخص مرآت مشخّص است و فلان نفس آيت مصوّر و فلان ذات رايت مجسّم و چون ايمان نياوردند لهذا ما نيز مجبور بر انکار و ناچار بر استکباريم." (همان، ص213)

**جناب قدّوس در آثار حضرت ولی امرالله**

حضرت ولی امرالله در توقیعی می‌فرمایند، "جوهر تقدیس و ساذج تنزیه، طلعت قدّوس، اسم‌‎الله الآخر، که به لقب نقطۀ اُخریٰ در تفسیر آیۀ مبارکۀ کلّ‌الطّعام از قلم مالک انام ملقّب و به شهادت مُنزل بیان به عدد هشت واحد از مرآت‌الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت او کسی قدرت بر قرب به هم نرسانده و در تفسیر صاد صمد پانصد هزار بیت از قلم معجزشیَمش صادر، جسد مطهّر چنین نفس مقدّسی را اشرار به تحریک اشقَی‌الأشقیا، سعیدالعلماء، در مدینۀ بارفروش قطعه قطعه نمودند و در آتش بینداختند." (توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، ص121)

و در کتاب قرن بدیع (ص128) چنین مسطور، "اشرف و اقدم آن ذوات مقدّسه جناب قدّوس است که از لسان طلعت اعلی به لقب اسم‌الله الآخر ملقّب و از یراعۀ مقدّسۀ حضرت بهاءالله در لوح مبارک کلّ‌الطّعام به عنوان جلیل و شامخ نقطۀ اُخریٰ موصوف و در لوح دیگر صاحب مقامی رفیع بعد از مقام منیع حضرت مبشّر منعوت گردیده است و باز در یکی از آثار منزَله یکی از دو فرستادۀ عظیم که در قرآن کریم به بیان "إذ أرسلنا الیهم اثنین فکذّبوهما" مذکور، خوانده شده است. آن وجود مبارک در کتاب مستطاب بیان به شرف مصاحبت هیکل اطهر در سفر حجّ و نفس مقدّسی که هشت واحد از مرایا در ظلّش مستظلّ تجلیل گشته و در علوّ شأن و سموّ تقدیسش این بیان جلیل از قلم ربّ جلیل نازل قوله العزیز: «خداوند به او مباهات فرمود در ملأ اعلی به انقطاع او و اخلاص او در رضای او.» حضرت عبدالبهاء آن روح مجرّد را «قمر هدایت» نامیده و حضرت یوحنّا در مکاشفات خویش طلوعش را یکی از دو «شاهد» مقدّس که قبل از مضی «وای دوم» «روح حیات» از جانب خداوند بدیشان نازل خواهد گردید ستوده است. چنین نفس بزرگواری که به چنین شئون و مناقب عالیۀ روحانیّه مطرّز و به چنین کمالات و مواهب الهیّه مفتخر و معزَّز است در عنفوان جوانی و رَیَعان شباب در سبزه‌میدان بارفروش جام فدا نوشید و به مصیبت و بلا و زجر بی‌منتهایی مبتلا گردید که به شهادت حضرت بهاءالله حضرت روح در اشدّ احیان که در چنگال اهل طغیان قرار داشت بدان حدّت و هیبت مشاهده ننموده بود."

**بشارات کتب مقدّسه به جناب قدّوس**

حدّاقل در دو مورد می‌توان بشاراتی را در کتب مقدّسۀ سالفه یافت که به جناب قدّوس اشاره دارد. اوّل در کتاب مکاشفات یوحنّا، باب یازدهم است که می‌فرماید، "به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس پوشیده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند." حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مقصود از این دو شاهد حضرت محمّد رسول‌الله و جناب علی بن ابی‌طالب است." (مفاوضات، ص37) بعد آمده است که، "آن وحش که از هاویه بر می‌آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت." در تبیین آن از قلم میثاق آمده است، "مقصد از این وحش بنو امیّه است که از هاویۀ ضلالت هجوم نمودند و همچنین واقع گشت که بنو امیّه بر شریعت محمّدیه و حقیقت علویّه که محبّت‌الله باشد هجوم نمودند." در مکاشفات ذکر شده که، "آن دو شاهد را خواهد کشت" که در تبیین ذکر شده یعنی حیات روحانی ایشان را در میان ملّت محو خواهد کرد." و سپس بعد از مدّت 1260 سال که دور اسلام است، دوباره روحی به آن جسد آمد و "دوباره آن تعالیم الهیّه و فضائل و کمالات رحمانیّه و فیوضات روحانیّه به ظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان‌پرور رسید و صبح هدایت دمید. آن دو جسم بی‌جان دوباره زنده شدند و این دو بزرگوار، یکی مؤسّس و دیگری مروّج، قیام کردند و دو چراغدان بودند. زیرا به نور حقیقت جهان را روشن نمودند." (مفاوضات، ص41-42) به این ترتیب مشخّص می‌شود که نورانیت حضرت اعلی و حضرت قدّوس سبب روشنایی عالم گشت.

بشارت دیگر در کتاب قرآن است. در قرآن کریم، سورۀ یٰس (آیۀ 14) بیانی است که در آثار مبارکه به صوَر مختلف ذکر شده است. در این آیه آمده است، "إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ." یکی از موارد استناد به آن چنین است که یکی از احبّاء الهی از حضرت بهاءالله از معنای این آیه پرسید. در جواب او فرمودند، "**و امّا ما سئلتَ عن الله ربّک فیما نزّلناه من قبل علی محمّد عربیّا، فاعلم بأنّ أوّلِ ما بَعَثناه بالحقّ فَهُوَ علیٌّ قد أشرَقناه عن اُفُق الفارس و أنزلناه علی ظلَلِ الرّوح مِن سماء عزٍّ علیّا و آخَر ما بَعَثناه فَهُوَ أیضاً علیٌّ و سمَّیناه فی الملأِ الأعلی باسمنَا القدّوس إن أنتَ بذلک علیما و عزَّزناهُما بهذَ الجمالِ الّذی ظهر بالحقّ و أشرَقَ عن افقِ الأمر بسلطانٍ مبینا و إنّا لو نرید أن نفسّرَ لَک تلک الآیة لن‎یکفیه المداد و لا الأقلام ولکن اختصرنا بما فسّرنا لک لإنّا نکون فی تلک الأیّام فی أمرٍ عظیماً و لم‎نجد الفرصة و لو شاءالله و أراد لَنفسّرها و نفصّلها رحمةً مِن لدنّا علیک و إنّ رحمتی علیک کثیرا**" (مائدۀ آسمانی، ج4، ص88 / مضمون بیان مبارک به فارسی: و این که از خداوند پروردگارت دربارۀ آنچه که از پیش بر محمّد عربی نازل کردیم سؤال نمودی، پس بدان که اوّل کسی که بحق مبعوث کردیم علی بود که از افق فارس اشراق کرد و او را بر سایه‎هایی از روح از آسمان عزّت بلندمرتبه نازل کردیم و دیگر کسی که برانگیختیم، او نیز علی بود که او را در ملأ اعلی به اسم قدّوسمان نامیدیم اگر تو به آن آگاه باشی و آن دو را عزّت بخشیدیم به این جمالی که به حق ظاهر شد و از افق امر در کمال عظمت آشکار اشراق نمود و اگر بخواهیم که این آیه را برای تو تفسیر کنیم نه مداد کفایت کند و نه قلم‌ها بسنده نماید. امّا به آنچه که برایت تفسیر نمودیم اکتفا و اختصار نمودیم زیرا در این روزها در کار بزرگی هستیم و فرصتی نمی یابیم. اگر خدا بخواهد و اراده فرماید هر آینه، به صرف رحمتی از سوی ما بر تو، آن را تفسیر کنیم و تفصیل دهیم؛ زیرا رحمت ما بر تو بسیار است.)

در این بیان مبارک به دو علی، یعنی علی‌محمّد حضرت ربّ اعلی، و محمّدعلی حضرت قدّوس، اشاره دارند. در آیۀ قرآن تکذیب دو رسول اوّلیه توسّط ناس را بیان کرده است و لذا سوّمین نفس مقدّس مبعوث گشت که به آن دو عزّت بخشید. مقصود از نفس ثالث جمال مبارک است.

**مبالغه دربارۀ مقام حضرت قدّوس**

"همان گونه که مقام حقیقی حضرت باب در سال چهارم ظهور بر همۀ بابیان مکشوف گشت، مقامات واقعی جناب قدّوس نیز به تدریج در آن سال بارز گشت. به هر حال، برخی از اصحاب و احباب در خصوص مقام آن جناب اغراق نموده و هنوز نیز می‌نمایند." (محمّدحسینی، حضرت باب، ص464) علیرغم مقام شامخی که حضرت قدّوس داشتند، ابداً نمی‌توان دربارۀ مقام ایشان طریق مبالغه پیمود. زیرا به نصّ مبارک حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مقام ایشان در ظلّ حضرت اعلی بوده است. جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "کبّر اللّهمّ یاالهی الی مظهر هویّتک و مطلع احدیّتک ... و مشرق الوهیتک النّقطة الأولی و الطّلعة الأعلی... و علی أوَّلِ مَن آمَن بِهِ و بآیاته... و عَلی آخِرِ مَن نَزَلَ إلَیهِ الّذی کان وفودُهُ علیه کَوُفودِهِ علیک و ظهورُهُ فیه کظهورک فیه. إلّا أنَّهُ ٱستَضاء مِن أنوار وجهِهِ و سجَدَ لذاتِهِ و أقَرَّ لعبودیّة نفسه..." (تسبیح و تهلیل، ص75)

خود جناب قدّوس نیز هر گونه مقامی را از خود سلب فرمودند. در دعایی می‌فرمایند، "فَمَن أشارَ، یا الهی، إلَیَّ بالآیات اللّاهوتیة فَقَد أشرک و مَن عَرَّفَنی بالنّورانیّة فَقَد ألحد و مَن زعم أنّی صاحب المُلک و الملکوت فقد أجحد و مَن وَصَفَنی بأنّی نقطةَ الظّهور فَقَد أضَلَّ و مَن قَد نَعَتَنی بأنّی سِرُّکَ فَهُوَ کافِرٌ و مَن قال بأنّی أنا الله فهو المُشرک و مَن قال بأنّی أنا الظّهور و کُل ما فِی الملک نفس الغیور فهو الجاهل." (اسرارالآثار خصوصی، ج4، ص483)

حضرت عبدالبهاء دربارۀ ایشان فرمودند، "و امّا امکان حصول مقام انبیاء از برای جمیع خلق؛ این ممکن نه. زیرا خلق به مراتب است. مادون ادراک مافوق را ننماید و خَلَقَکُم اطواراً. سنگ خارا یاقوت حمراء نگردد و خزف و صدف لؤلؤ لالا نشود. حضرت قدّوس در ظلّ حضرت اعلی بودند نه مستقلّ. لکن حضرت عیسی و حضرت رسول ذات مستقلّ." (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص26)

علاوه بر بیانات فوق، شاید نقل این حکایت مشخّص نماید که حضرت قدّوس علیرغم مقام شامخی که داشتند، در ظلّ حضرت اعلی بودند:

جناب نبیل زرندی می‌گوید، "از حاجی ابوالحسن شیرازی که خود یکی از مسافرین این کشتی بود شنیدم که گفت من در مدّت دو ماه مسافرت خود که با سایر حُجّاج در این کشتی از بوشهر تا جدّه رسیدیم مشاهده می‌کردم که حضرت باب تمام ایّام مستغرق در نزول آیات بودند که آن حضرت املا می‌فرمود و جناب قدّوس می‌نوشتند و آن حضرت و جناب قدّوس با اطمینان کامل مشغول این کار بودند. حتّی در موقعی که کشتی به واسطۀ باد و طوفان دچار انقلاب دریا می‌شد و مسافرین همه مضطرب و نگران بودند ابداً تأثیری در بشاشت و مسرّت آن دو وجود مبارک نمی‌نمود." (محمّدعلی فیضی، حضرت نقطۀ اولی، ص136)

**آثار جناب قدّوس**

معروف‌ترین اثر جناب قدّوس که قبلاً هم به آن اشاره شد تفسیر صاد صمد است. حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع، ص164، می‌فرمایند، "تفسیر صاد صمد که معادل شش برابر قرآن است و قسمتی از آن در همان قلعه تحت سخت‌ترین اوضاع و احوال از قلم معجز شیم آن مظهر ثبوت و استقامت صادر گردیده..." در صفحه 109 همان مأخذ آمده است، "چقدر شگفت‌انگیز است مراتب حکمت و وقار و متانت و اصطبار جناب قدّوس و روح اطمینان و استقامتی که به مجرّد ورود در پیروان امرالله دمیدند و کاردانی و لیاقتی که از خود به منصّۀ ظهور رسانیدند و شور و شعفی که از جانب آن جمع مشتاق در استماع بیانات ایشان در تفسیر مشهور صاد صمد که هنگام صبح و شام توسّط آن حضرت با لحن ملیح تلاوت می‌گشت، ابراز می‌گردید؛ تفسیری که نیمی از آن یعنی معادل سه برابر قرآن در ایّام توقّف ساری از قلم معجزشیمش صادر شده و اکنون با وجود حملات دشمن و مخاطرات بی‌شمار که آن وجود مقدّس و سایر اصحاب را محاصره نموده بود به اتمام رسید و برابر همان مقدار که از قبل مرقوم گردیده بود به آن اضافه شد."

البتّه، جناب محمّدحسینی مرقوم داشته‌اند که، "تفسیر صادالصّمد متأسّفانه در دست نیست و آنچه مسلّم است جناب قدّوس در اواخر ایّام واقعۀ مازندران آن تفسیر عظیم را به منظور حفظ و بقا نزد ملّا محمّد حمزه شریعتمدار فرستاده است." (حضرت باب، ص463) امّا بیانی از حضرت عبدالبهاء در دست است که فرمودند، "حضرت قدّوس روحی له الفدا یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش إنّی أنَا الله است." (منتخباتی از مکاتیب، ج4، ص243) معلوم نیست که آیا حضرت عبدالبهاء اثر مزبور را در مازندران دیده‌اند یا این کلام به الهام الهی است.

باری، جناب محمّدحسینی مرقوم داشته‌اند، "از جناب قدّوس خطبۀ شهادةالازلیّة و برخی از مرقومات دیگر موجود است." (حضرت باب، ص463)

جناب فاضل مازندرانی مرقوم داشته‌اند، "و امّا آثار قدّوسیه از خُطَب و دعوات و شئون تفسیریه بسیار بود که بیشتر را با خواهرش مریم به خانۀ حاجی ملّا محمّد شریعتمدار فرستادند و غالباً در دست نیست و در آن میان خاتمی دیده شد که بر نگینش این آیه از قرآن "إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً" [کهف، آیۀ 39] نقش یافت." (ظهورالحق، ج3، ص336 / مضمون آیۀ قرآن: اگر مرا کم‌مال‌تر و کم‌فرزندتر از خود می‌بینی.)

چند فقره از ادعیه که ایشان مرقوم داشته‌اند در جلد سوم ظهورالحق، ص336 به بعد درج است.

**منسوبین حضرت قدّوس**

مادر جناب قدّوس، در دوران طفولیت ایشان، در گذشت و پدرشان با بانوی دیگری ازدواج کرد. در خصوص پدر جناب قدّوس، آقا محمّدصالح، دو روایت وجود دارد. جناب فاضل مازندرانی معتقدند که وفات پدر جناب قدّوس چند سال بعد از شهادت ایشان بوده است. ایشان می‌نویسند، "از اقربا و منتسبینش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز به ایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آن حضرت از این جهان درگذشتند." (ظهورالحق، ج3، طبع آلمان، ص332) امّا نویسندۀ کشف‌الغطا (ص227، پاورقی) گوید که "پدر حضرت قدّوس قبل از اظهار امر نقطۀ اولی، وقتی که قدّوس در مشهد در مدرسۀ میرزا جعفر مشغول تحصیل بودند فوت شده بود."

البتّه مقصود از مادرشان که در اینجا ذکر شده نامادری ایشان است که بسیار به ایشان محبّت داشت و آرزوی دیدن ازدواج ایشان را داشت. در کشف‌الغطا، ص227، آمده است، "چون والدۀ ایشان چنانچه عادت زنان است در تزویج ایشان تعجیل می‌نمود و اذن می‌طلبید، چند مرتبه فرمودند عروسی من در میدان، در مجمع اهل مازندران، خواهد شد و به رمز و کنایه می‌فهمانیدند که لفظ عروسی استعاره و مجاز است از امر مَهُولی که در میدان برای ایشان واقع می‌شود."

خواهر تنی جناب قدّوس، مریم، بسیار به جناب قدّوس محبّت داشت. جناب قدّوس نام او را تغییر داده مریم گذاشت و موقعی که به قلعه رفت وی را به خانۀ حاجی ملّا محمّد شریعتمدار فرستاده تمامی کتب و آثار خود را به ودیعت به سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد. ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همی‌گداخت و حاجی پس از چندی با وی ازدواج کرد، ولی او سکون و قرار نیافته به جهان دیگر انتقال نمود. (ظهورالحق، ج3، ص332)

فرد دیگر، حیدر پسر زن‌پدر جناب قدّوس از همسر اوّلش بود. حیدر بسیار به جناب قدّوس علاقمند بود و آن حضرت او را برادر خطاب می‌کردند. وقتی حضرت به قلعه رفتند، برای آن که محفوظ بماند او را نیز به منزل حاجی شریعتمدار فرستادند. ولی او بسیار بی‌تابی می‌کرد و اجازه یافت در منزل جناب قدّوس ساکن شود. وقتی مهدی‌قلی میرزا حاکم مازندران از این بی‌قرار او مطّلع شد او را به میدان نبرد فرا خواند. حیدر سوار بر اسب جناب قدّوس وارد شد و حاکم دستور داد میرغضبان او را قطعه قطعه کنند. مادرش، با دلی پر سوز و گداز در پی فرزند شتافت و اجازه گرفت قطعات جسدش را جمع‌آوری و به بارفروش برگرداند؛ مردم از دفن جسد جلوگیری کردند و ناچار او را به خارج از شهر برد و در نیم‌فرسخی در محلّی به نام آزادبُن به خاک سپرد. (ظهورالحق، همان)

فرد دیگر، برادر اَبی آن حضرت به نام آقا محمّدصادق مشهور به دایی محمّدصادق بود که دو بار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و به امر ایشان برگشت که در خانه بماند. او در کمال ایمان و ایقان و با قلب صاف سالها بعد از شهادت برادرش زندگی کرد و واقعات قلعه و احوال آن حضرت و اصحاب را برای احباب حکایت می‌کرد. (همان)